

جامعه مدنی در شرق

مروری بر کتاب استبداد شرقی

●● کمال پولادی - دانشجوی دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دانشگاه تهران

پاره ای از وجوه خود به جامعه مدنی نیز مربوط می شود. صرف نظر از قبول یا رد نظریه نظام آسیایی، که موضوع اصلی کتاب استبداد شرقی است، این کتاب بویژه در بحث از ماهیت و مشخصات دولت خودکامه شرقی و رابطه آن با جامعه، حاوی نکاتی بسیار شایان توجه است. ویترفوگل در شناخت سرشت و سرنوشت جامعه آسیایی یک نظریه کلان طرح کرده که در آن از جمله به مسئله، یا بهتر است گفته شود «معضله» توسعه سیاسی در جوامع شرقی نیز پاسخ داده شده است. او ضمن شرح شالوده اقتصادی - اجتماعی خودکامگی شرقی موضوع توسعه نیافتگی سیاسی جوامع شرقی را با توسل به ماهیت نظام تولیدی این جوامع توضیح داده است. آنچه در پی می آید مروری است کوتاه بر کتاب استبداد شرقی با تکیه بر مباحث یادشده. از آنجا که کتاب مزبور به فارسی ترجمه نشده، گمان می رود آنچه در اینجا می آید خالی از فایده نباشد.

کتاب استبداد شرقی نوشته کارل ویترفوگل در گذشته نه چندان دور موضوع بحثهای زیادی در میان بسیاری از روشنفکران بوده است. از آن زمان سالهایی چند می گذرد و آن بحثها تا حدود زیادی به فراموشی سپرده شده است. این بحثها در شرایطی دیگر صورت می گرفت و محور آن عمدتاً قبول یا رد وجود نظامی به نام نظام تولید آسیایی یا شیوه تولید آسیایی بود. مقاله حاضر قصد تجدید آن بحثها را ندارد، بلکه مدعا و منشاء دیگری دارد. این مقاله در اصل کاری مرتبط با بحث و فحصهای دانشگاهی بوده است که نگارنده به تشویق بزرگواری از استادان خود دلگرمی یافته و آن را به صورتی که ملاحظه می شود برای نشر آماده کرده است. به این ترتیب مقاله حاضر مروری است بر کتاب استبداد شرقی با تکیه بر مسایل مربوط به جامعه مدنی در شرق. بحث مربوط به جامعه مدنی از بحثهای روز در مطبوعات کشور ماست. ویترفوگل در کتاب استبداد شرقی مطالبی مفصل در باب دولت و جامعه شرقی دارد که در

شده است، اما نه چندان که بنا به انتظار متفکران قرن ۱۹ یکسره ماهیت و خصوصیت خود را عوض کرده باشد. هنوز هم حکومت‌های جوامع آسیایی مجذوب سیاست‌های بوروکراتیک و اتوکراتیک سنتی هستند. چنین است خط سیر مطالب کتاب استبداد شرقی که در زیربخشهایی از آن، با تفصیل بیشتر خواهد آمد.

برخی از مهمترین مشخصات دولت خودکامه شرقی

پیش از وارد شدن به بحث تفصیلی، بدنیست به پاره‌ای از مهمترین مشخصات نظام آسیایی و دولت خودکامه شرقی که در کتاب مورد بحث قرار گرفته است اشاره کنیم. دولت خودکامه شرقی از لحاظ منشأ به دولت آب پایه می‌رسد. اما در جریان گسترش خود ممکن است تا دولت سوسیالیستی از نوع دولت استالینی در اتحاد شوروی و دولت مائوئیستی در چین امتداد یابد. دولت خودکامه شرقی متکی به یک دیوان سالاری متمرکز، بسیار گسترده و نیرومند است که ضمن داشتن لایه‌های درونی در کلیت خود طبقه اصلی بهره‌کش است. این دیوان سالاری به‌طور اشتراکی صاحب شرایط و امکانات بهره‌کشی است. این طبقه که در یک دولت نیرومند و متمرکز متشکل شده است جامعه‌ای درهم شکسته و ضعیف را که فاقد هر نوع تشکل است مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد. در نظام آسیایی بین دولت متمرکز و قدرتمند در یک سو و جامعه مدنی در هم شکسته در سوی دیگر توازن قدرت وجود ندارد. بنابراین در یک سو افراد به‌صورت پراکنده و در سوی دیگر حکومت به‌صورت متشکل قرار دارد. با اشاره به چنین وضعی است که ویتفولگ از دولت نیرومند و جامعه ضعیف سخن می‌گوید. این دولت در اصل از یک سازمان اجتماعی مناسب برای اداره شبکه‌های آبیاری روئیده و به‌صورت دولت قدرتمند و پرتوان درآمده است.

در جامعه آب پایه قدرت سیاسی عامل پیدایش طبقه است، نه مالکیت خصوصی و کنترل اقتصادی. در این جامعه مالکیت خصوصی محدود است و زمین متعلق به دولت یا در رأس آن پادشاه است. با این حال حتی در بخشهایی از جامعه که احیاناً ملک خصوصی وجود دارد کنترل دولت جای خاص خود را حفظ می‌کند. در جوامع برده‌دار و فئودال اروپا وجود مالکیت خصوصی بر زمین در حفظ توازن قدرت بین جامعه مدنی و دولت مرکزی نقش مهمی داشته است. اما در نظام آسیایی حتی مال التجاره‌ها دستکم از لحاظ نظری متعلق به دولت بوده است، هرچند در عمل بازرگانان تنها به دادن پیش‌کش به مقامات حکومتی اکتفا می‌کرده‌اند.

دولت خودکامه شرقی دارای یک دین دولتی بوده و پادشاه مقام قدسی را با منصب دنیایی پیوند می‌زده است. سرشت متمرکز دولت خودکامه شرقی وجود دین دولتی را اقتضا می‌کرده است.

نگاهی به مباحث اصلی کتاب

کتاب استبداد شرقی را ویتفولگ، نویسنده آلمانی، در سال ۱۹۵۷ در آمریکا منتشر کرد. ویتفولگ از کسانی بود که با درگرفتن جنگ جهانی دوم مانند بسیاری از روشنفکران آلمانی به آمریکا مهاجرت کرد و کتابش را در آنجا به چاپ رساند. موضوع اصلی کتاب مبانی نظام تولید آسیایی و پایه‌های قدرت تامة است. مستندات تجربی، کتاب حاصل حدود سی سال مطالعات همه‌جانبه نویسنده در تاریخ تمدن‌های آسیایی، اینکا و مایاست. تکیه‌گاه نظری کتاب، آراء مارکس در باب مبانی نظام آسیایی است که نویسنده کوشیده است با برداشتی بروفق مشرب اکونومیستی آن را با مطالعات و یافته‌های تازه باستان‌شناسی شرح و به حیطه‌های تازه‌ای بسط دهد.

نقطه عزیمت ویتفولگ تشکیل جامعه آب‌پایه و اقتصاد آب‌پایه در مناطق خشک و نیمه خشک و ماهیت و مقتضیات اجتماعی و سیاسی چنین جامعه‌ایست که به‌طور اعم جامعه شرقی یا جامعه آسیایی خوانده شده است. به نظر ویتفولگ وقتی انسانها در مسیر تکامل تاریخی خود مرحله شکارورزی را پشت سر گذاشتند هنگام ورود به مراحل بعدی دو سازمان اجتماعی متفاوت ایجاد کردند. در مناطق کم آب و نیمه خشک که کشاورزی متکی به آبیاری مصنوعی و ساختن شبکه‌های گسترده و پیچیده آبیاری بود نوعی سازمان اجتماعی به‌وجود آمد که با آنچه در مناطق مرطوب و پرآب اروپا پدید آمد کاملاً متفاوت بود. این دو نظام از جهت سیر تکامل تاریخی و اجتماعی نیز سرنوشت جداگانه‌ای داشته‌اند. نظام و سازمان از نوع اروپایی، یعنی آنکه در مناطق مرطوب و بی‌نیاز از شبکه‌های آبیاری مصنوعی درست شد توانست مراحل برده‌داری و فئودالی را پشت سر بگذارد و به جامعه سرمایه‌داری برسد. اما نظام آسیایی مستعد تکامل از درون نیست و اگر از بیرون تحت تأثیر عوامل تحول‌زا قرار نگیرد شرایط رکود و عقب‌ماندگی ابدی خود را، بویژه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، بازتولید می‌کند. خودکامگی سیاسی و انقیاد همگانی از جلوه‌های بارز این نظام در عرصه مهمی از حیات اجتماعی است. در این جوامع یک دولت تام‌گرا (توتالیتار) متکی به یک دیوانسالاری بسیار متمرکز و نیرومند تمام حیطه‌های حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را زیر سیطره خود می‌گیرد و راه هرگونه تحول کیفی جامعه در جهت رشد جامعه مدنی و منازعه طبقاتی و شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک را می‌بندد. چنین دولتی برخلاف دولتهای برده‌داری و فئودالی و سرمایه‌داری اروپایی دستگاه سلطه اقتصادی و طبقاتی بخشی از جامعه بر بخش دیگر نیست، بلکه خود یک طبقه بهره‌کش است که به‌طور جمعی بر شرایط تولید و نیروی کار جامعه کنترل دارد و بالا‌اشترک طبقات تحت سلطه را استثمار می‌کند. این نظام تا گسترش سیطره استعماری اروپا دوام آورده و از آن پس زیر تأثیر نظام سرمایه‌داری جهانی و سلطه استعمار دچار تحول

پایه‌های نظری نظام آسیایی

بلکه محصول منطقی شرایط اجتماعی آن کشور است. او پراکندگی روستاها و جماعات روستایی را شالوده طبیعی استبداد از روسیه تا هند معرفی می‌کرد.

وقتی انگلس در سال ۱۸۵۳ موضوع فقدان مالکیت اشرافی زمین در شرق را پیش کشید، مارکس یادآور شد که فقدان مالکیت اشرافی زمین مشخصه اصلی نظام آسیایی نیست. مسئله اصلی کنترل دولت بر اقتصاد است. کنترل دولتی اقتصاد در شرایط وجود حکومت «تک مرکزی» و فقدان نظارت دموکراتیک می‌تواند دولت سوسیالیستی را ماهیتاً به دولت آسیایی تبدیل کند. آنچه سنخیت نظامهای آسیایی را معین می‌کند کنترل دولتی اقتصاد است نه وجود یا فقدان مالکیت اشرافی بر زمین. مارکس در جلد سوم سرمایه، مالکیت آسیایی را آمیزه‌ای از مالکیت خصوصی و تملک اشتراکی جماعات روستایی تعریف می‌کند و در عین حال هشدار می‌دهد که زمیندار شرق را نباید با زمیندار فئودال اروپا یکی گرفت.

طبقه حاکمه و برده‌داری دولتی

دولت در شرق هم بر نیروی کار و هم بر مالکیت سلطه نهایی دارد. این دولت کار جمعی برای ساختن و حفظ تأسیسات آبیاری را هدایت می‌کند. مارکس رابطه بین خودکامگان شرق و توده اصلی جمعیت را، در قیاس با برده‌داری یونان و روم باستان، برده‌داری دولتی و بردگی همگانی توصیف می‌کند. ویتفولگ می‌گوید که مارکس برای تعیین اینکه چه طبقه‌ای دارای سلطه اقتصادی است مانند آدم اسمیت این سؤال را پیش می‌کشد که چه کسی وسایل اصلی تولید را در اختیار دارد و مازاد تولید را تصاحب می‌کند. پاسخ این پرسش این است که در جامعه یونان و روم باستان برده‌داران، در جامعه فئودالی اروپا اشراف زمین‌دار، در جامعه سرمایه‌داری معاصر بورژوازی، و در جامعه آسیایی دولت از چنین امتیازی برخوردار است. بدین ترتیب در جامعه آسیایی دولت است که مازاد تولید کشاورزی را تصاحب می‌کند و به مصرف می‌رساند.

انگلس نیز در آنتی دورینگ از منشاء دوگانه دولت حرف می‌زند: ۱- رشد مالکیت و تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی؛ ۲- قدرت سیاسی یک نهاد اجتماعی که در اصل برای هماهنگ کردن کارهای عمومی درست شده است. در شرق سلطه اجتماعی که در رابطه با کارهای عمومی درست شده است منشاء پیدایش طبقه و دولت بوده است. اما انگلس در پایان کتاب هنگام برشمردن انواع جامعه طبقاتی فقط از جامعه برده‌داری، نظام سرواژ و کارمزدوری نام می‌برد. ویتفولگ این بی‌توجهی انگلس را مورد انتقاد قرار می‌دهد. ویتفولگ همچنین از انگلس انتقاد می‌کند که در کتاب منشاء خانواده، مالکیت خصوصی

بخشی از کتاب استبداد شرقی شامل یک دیباچه مفصل در ابتدای کتاب و یک فصل در انتهای کتاب به مناقشه بر سر طرازبندی نظامهای تولیدی و دیدگاه بنیان‌گذاران ماتریالیسم دیالکتیک در این باب پرداخته است. ویتفولگ می‌کوشد ثابت کند که مارکس در اواخر عمر خود تکامل تک خطی تاریخ را کنار نهاده و نظام آسیایی را به عنوان نظامی مجزا طرازبندی کرده است. در اینجا به اختصار به این مطلب اشاره می‌شود. در مورد مناقشاتی که در این خصوص بین مارکسیستها جریان داشته، کتابی به فارسی برگردانده شده است که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.^۱

جامعه‌شناسان و اقتصاددانان قرن ۱۹ اروپا تحت تأثیر نتایج شگفت‌انگیز انقلاب صنعتی اروپا مفهوم تکامل تک خطی را ساختند. در آن دوران چنین به نظر می‌رسید که انسان به گونه‌ای مقاومت ناپذیر به سوی آزادی می‌رود. هگل از آزادی نهایی انسان می‌گفت، فوریه از هماهنگی جهانی، کنت از حرکت به سوی جامعه عادلانه و اسپنسر از سعادت همگانی حرف می‌زدند. در چنین فضایی بود که مراحل تکامل تاریخی در اروپا به تمام دنیا تعمیم داده شد. مارکس نیز تا وقتی به لندن نرفته بود و کتابهای تازه‌ای درباره تمدنهای شرق نخوانده بود به گونه‌ای که در بیانیه کمونیست نیز منعکس است همین نظر را داشت. اما وقتی به لندن رفت و در باب جامعه شرق کتابهای تازه‌ای، از جمله از استوارت میل و ریچارد جونز مطالعه کرد نظر خود را تغییر داد.

کشف مفهوم جامعه آسیایی برای مارکس یک کشف شگفت‌انگیز بود. مارکس در سال ۱۸۵۳ در مقاله‌ای که برای نشریه نیویورک دیلی تریبون نوشت از مشخصات جامعه آسیایی سخن گفت.^۲ او در این مقاله استدلال کرد که آب و هوا و شرایط اقلیمی باعث شده است که آبیاری مصنوعی به وسیله کانالها و شبکه‌های آبیاری به صورت شالوده کشاورزی در شرق درآید. مهار کردن سیلاب‌ها و رساندن آب به زمینها درجایی که گستره سرزمینی بسیار وسیع است، ایجاد اتحادهای داوطلبانه و دخالت قدرتهای متمرکز را ضروری می‌کند. تأسیسات آبیاری، پراکندگی جغرافیایی و آمیختگی کشاورزی در سطح محدود با صنایع دستی خانگی (که از همین پراکندگی ناشی می‌شود) شالوده نظام آسیایی و دولت دیوان سالاران است. مارکس وضع چین و روسیه را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. در چین، برخلاف دیگر مناطق آسیایی، مالکیت جماعات روستایی وجود ندارد، اما این وضع روی شالوده نظام اجتماعی چین اثر زیادی نگذاشته است.^۳

انگلس هم به سهم خود مطالبی درباره نظام آسیایی دارد که ویتفولگ تناقضهای موجود در آن را مورد نقد قرار داده است. انگلس در سال ۱۸۷۵ نوشت که خودکامگی حکومت روسیه معلق در هوا نیست،

آب نیازمند تلاشهای بیشتری است. کارهایی مثل کندن کانالهای سراسری، بستن سد، درست کردن آبنده و توزیع آب تنها با همکاری، سازماندهی جمعی و سپردن عنان اختیار به دست مقامات هدایت کننده امکان پذیر است. در تمدنهای آب-پایه تأسیسات آبیاری بسیار گسترده و عظیمی درست شده بود که طول آن به صدها هزار کیلومتر می‌رسید.^۶ برای کندن و حفاظت این شبکه می‌بایست گروه‌های بزرگی از انسانها به بیغار گرفته شوند. این بیغار نیاز به یک دستگاه مدیریت متمرکز و گسترده داشت.

دولت خودکامه شرقی، دولت کارگزار جامعه

دولت خودکامه شرقی، از جمله با توجه به نقشی که در اداره امور تولید دارد، به قول ویفولگ یک دولت مدیر و تک مرکز است. مفهوم این سخن آن است که دولت خودکامه شرقی نمی‌گذارد نیروهای غیردولتی و جدا از دولت مرکزی به صورت پیکره‌ای مستقل و نیرومند درآیند و امکان پیدا کنند که کنترل ماشین سیاسی را تضعیف کنند یا در برابر آن وزنه‌ای باشند. دولت خودکامه شرقی از لحاظ سیاسی انحصارطلب است. این دولت ممکن است میزان محدودی از آزادی‌های فرهنگی را بپذیرد ولی از لحاظ سیاسی از هر جهت تام گراست. نیروهای غیردولتی که ممکن است در حیطه‌هایی از امور سیاسی و اجتماعی رقیب دولت باشند عبارتند از گروه‌های خویشاوندی و قومی، نمایندگان سازمانهای دینی غیردولتی، سران نظامی و صاحبان املاک خصوصی. در مراحل نخستین رشد حکومت خودکامه شرقی این نیروها معارض دولت مرکزی بودند و برای حفظ استقلال خود می‌کوشیدند، اما در مقایسه با نیروهای مشابه در یونان و روم باستان و اروپای فتودال ضعیف بودند و توان ایستادگی در برابر قدرت مرکزی را نداشتند. در نتیجه، در جوامع آسیایی (به استثنای ژاپن) دولت مرکزی به غولی تبدیل شد که هیچ نیرویی توان ایستادگی در برابر آن را نداشت و ندارد.

دولتهای خودکامه شرقی با دستگاه دیوان سالاری غول‌آسای خود همه چیز را زیر مهار دارند. این دولت‌ها از کهن‌ترین روزگاران از مردم، املاک و حتی شمار درختان سرزمین خود آمار دقیق داشتند. حساب و خط و نجوم در بین‌النهرین توسط این دولتها و در رابطه با نیازهای اجتماعی و اداری آنها پیدا شد. نگاهداری حساب بیغار برای کندن کانالها، ساختن جاده‌ها و کنترل سیلاب‌ها و نیز اخذ و ثبت و ضبط مالیاتها از جمله اموری بود که زمینه پیدایش خط و حساب و نجوم را فراهم کرد. در بابل که کنترل سیلاب‌ها ضرورت تام داشت، نجوم بدون تناسب با دانشهای آن زمان پیشرفت کرده بود.^۷ در چین، در هزاره دوم پیش از میلاد، نظام منظم محاسبه و نوشتن وجود داشت. در زمان سلسله «چی، این» هر سال در چین سرشماری می‌شد. در مصر از زمان

دولت نوشته‌های پیشین خود را درباره منشأ اجتماعی-اداری دولت یکسره فراموش می‌کند. سرانجام ویفولگ مارکس و انگلس هر دورا به خاطر ناپیگیریشان درخصوص نظریه نظام آسیایی مورد انتقاد قرار می‌دهد و مدعی می‌شود که به عمد این نظریه را نیمه‌کاره رها کرده‌اند زیرا دولت سوسیالیستی مورد نظر آنان از جهاتی به دولت کارگزار آسیایی شباهت دارد. ویفولگ ضمن اشاره به نوشته‌های لنین در این باب همین فراموشکاری تعمّدی را به او نیز نسبت می‌دهد و می‌گوید این اندیشمندان تعهد علمی را در پای التزام به آرمانهای انقلابی قربانی کرده‌اند.^۲

شرایط اقلیمی و نهادهای اجتماعی

پس از اشاره‌ای به نوشته‌های بنیان‌گذاران ماتریالیسم دیالکتیک درباره نظام آسیایی و مهمترین مشخصه این نظام به صورتی که در کتاب استبداد شرقی از آن سخن رفته است، اکنون به بحث ویفولگ درباره برخی از مبانی و نهادهای نظام آسیایی می‌پردازیم. ابتدا بدنیست به منشأ و شرایط شکل‌گیری این نظام نظری بیندازیم. ویفولگ نظرش را با این استدلال شروع می‌کند که تفاوت عمده در شرایط اقلیمی می‌تواند منشأ تفاوت عمده در نهادهای اجتماعی و سیاسی باشد. پیش از پیدایش صنعت و تکنولوژی جدید در دنیای کبک کشاورزی محور تولید جامعه بود، هیچ چیز به اندازه آبیاری طبیعی یا آبیاری مصنوعی نمی‌توانست حیات اجتماعی مردمان را آفندر متفاوت کند. این تفاوت روی چگونگی مناسبات انسانها در تولید و سازمان تولید و توزیع اثر تعیین کننده‌ای داشته است. کشاورزی موفق نیاز به عوامل مختلفی دارد. خاک مناسب، درجه حرارت کافی و رطوبت لازم. در وجود یا فقدان عواملی چون خاک و درجه حرارت مناسب انسانها نمی‌توانند سهمی داشته باشند، اما در مورد عامل سولم، یعنی آب، این امکان را دارند که نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کنند. آب ماده است که می‌توان آن را از جایی به جای دیگر منتقل کرد. با آب می‌توان زمینهای خشک را به کشتزار تبدیل کرد. اما مهار کردن آب و انتقال آن از جایی به جای دیگر نیاز به کار جمعی و سازمان یافته دارد. برای همین این دو نوع کشاورزی از همان ابتدا دو نوع جامعه متفاوت را بنیان نهاده‌اند که هر یک تابع قانونمندیهای جداگانه در عرصه تکامل تاریخی بوده است.^۵

انسانهایی که در مناطق کم آب زندگی می‌کردند ناگزیر به انتخاب بین دوشق بودند: یا به زندگی بدوی ادامه دهند، یا برای بهبود وضع معیشت و حیات خود نظم اجتماعی خاصی را نپذیرند که دشمن سرسخت استقلال شخصی و حقوق سیاسی آنها بود. کشاورزی مبتنی بر استفاده از سیستمهای پیچیده جلوگیری از سیلاب و ذخیره و انتقال

کرد و دولت‌شهرها دین را زیر نظارت شهروندان قرار دادند. از جمله مقامات سیاسی دولت‌شهر امور مالی معبدها را زیر کنترل گرفتند. به این ترتیب در دولت‌شهرهای یونان تحولی اساسی در رابطه بین دین و دولت پدید آمد که پایه نظام فکری تازه‌ای را در تمدن اروپا بنا نهاد و به کلی آنرا از نظام فکری شرق مجزا و متمایز کرد. در دولت‌شهرهای یونان نظام تتوکراتیک (که در عصر هومری وجود داشت) کنار گذاشته شد، که این نقطه چرخش مهمی در تاریخ اروپا به شمار آمده است؛ بویژه توسط کسانی بین دو فرهنگ دین سالار شرق و فرهنگ دنیایی یا دنیانگار اروپا تمایز بنیادی قابل شده‌اند.^۱ دولت‌شهرهای یونان رابطه دین و دولت را از میان نبردند بلکه دین را تابع نظارت شهروندان کردند. به این ترتیب برای دین مستقل و جدا از دولت فرصت لازم به وجود آمد. اما در جوامع شرقی سیر حوادث در جهتی عکس این بود، به این معنی که هر جا سنت دین سالاری (تتوکراتیک) وجود نداشت رفته رفته چنین سنتی با گرفت. طبیعی است در جامعه‌ای که برای رشد دستگاه دولتی به مثابه یک ماشین عظیم فرصت یکتایی وجود داشت برای رشد دین مستقل جایی باقی نمی‌ماند. جدایی دین و دولت در اروپای فتودال موضوعی است که نیاز به توضیح ندارد، رقابت بین کلیسای مستقل و حکومتها در اروپا و بحث «دوشمشیر» انعکاس این واقعیت است. دولت‌های مطلقه در سده‌های هفدهم و هیجدهم اروپا نیز دولت دینی نشدند بلکه دین را تابع دولت ملی کردند.

رابطه دین و دولت در تمام تمدنهای آب‌پایه ثبت شده است. در دولت اینکا (که ویتفوگل آن را هم به انضمام دولت آرتک در زمره «دولتهای آسیایی» قرار می‌دهد) مقام عالی اقتدار سیاسی خودش را فرزند خورشید می‌خواند.^۲ در مصر، فرعون خودش را خدا و فرزند خدا به حساب می‌آورد. شاهان سومری خود را نماینده انلیل خدای بزرگ بین‌النهرین معرفی می‌کردند و مدعی بودند که عصای قدرت را از دست او گرفته‌اند. در چین، مقام عالی اقتدار غیر دینی (امپراتور) خود را از اعقاب خدایان به شمار می‌آورد و به این ترتیب مقام عالی اقتدار دینی را هم به خود منصوب می‌کرد.

در ایران عهدخامنشی، فرهنگ دین سالاری هنوز در نیمه راه خود بود و برخی سنتهای پیشین (که جنبه‌های دین سالاری بارزی نداشت) هنوز پابرجا بود. با این حال کورش پس از فتح بابل به رسم شاهان بین‌النهرین خود را نماینده مردوک (خدای بابلی) معرفی کرد. داریوش نیز در مصر خودش را هروس ایزد بزرگ مصر خواند. در پادشاهی ساسانی در اتحاد مقام عالی دینی و دنیایی ابهامی نیست. پادشاهان ساسانی دینیاری و شهریاری را یکجا داشتند. در تمدن اسلامی رابطه دینیاری و شهریاری بار دیگر دستخوش نوعی ابهام شد. خلیفه جانشین پیامبر محسوب می‌شد اما مقام ماوراء طبیعی نداشت ویتفوگل حکومت خلفا و خلافت را حکومت دین سالار (تتوکراتیک) محسوب نمی‌دارد. با این حال دستگاه خلافت نیز از شکل‌گیری یک دستگاه دینی مستقل جلوگیری می‌کرد. در دوره اسلامی موقعیت شاه و سلطان دستخوش

پادشاهی عهد کهن سرشماری معمول بود. در ایران ساسانی حتی از شمار درختان آمار دقیق وجود داشت، زیرا بر درختها نیز مالیات بسته می‌شد.^۳

ضعیف بودن مالکیت در جامعه آسیایی به نوبه خود به افزایش قدرت دولت مرکزی کمک می‌کند و با آن رابطه انداموار دارد. در جوامع چندمرکزی و لایه بندی شده (یونان، رُم، اروپای فتودال) صاحبان املاک خصوصی در برابر قدرت دولتی توازنی ایجاد می‌کردند، اما در نظام آسیایی دولت مرکزی به شیوه‌های مختلف - سیاسی، حقوقی و مالیاتی - با قدرت گرفتن مالکیت خصوصی معارض مقابله می‌کند. مالکیت خصوصی در نظام آسیایی مالکیت ضعیفی است. ضعیف بودن پایگاه مالکیت خصوصی به معنی فقدان مالکیت خصوصی نیست، بلکه به این معنی است که مالکیت خصوصی نباید به نیرویی برای رقابت با قدرت مرکزی تبدیل شود. مالکیت خرد و پراکنده معارض دولت نیست. خرده مالکی زمین فقط وقتی متشکل و دارای قدرت سیاسی باشد معارض دولت محسوب می‌شود. در جامعه فتودال از خرد شدن مالکیت جلوگیری می‌شود. زمین پایگاه مالکان فتودال است و به همین علت در این جامعه زمین و منصب به طور یکجا به پسر بزرگ به ارث می‌رسد. اما قوانین و سنن ارث در جوامع آسیایی موافق با خرد شدن زمین است. در این جوامع زمین پس از هر نسل دستخوش تقسیم و نقل و انتقال حقوقی می‌شود و نمی‌تواند به مثابه پایگاه قدرت ایفای نقش کند.

دین در دولت خودکامه شرقی

چنان که اشاره شد، دولت خودکامه شرقی دین را به صورت‌های مختلف در حیطه و حوزه اقتدار خود قرار می‌دهد. برای این کار شکلهای مختلفی متصور است. معمولاً دولت از همان ابتدا دین رایج در میان مردم را می‌پذیرد و آن را به صورت دین دولتی درمی‌آورد. البته دولت خودکامه شرقی دولت روحانیان رسمی نیست. در سومر که کاهنان رسمی در رأس دولت‌شهرها و جماعات بودند کار اصلی آنها امور غیر دینی بود. بدین ترتیب دولت خودکامه شرقی عموماً دولت دین سالار (تتوکراتیک) است، هرآینه دین سالاری (تتوکراسی) را به این مفهوم بگیریم که اقتدار عالی غیر تجسم اقتدار عالی دینی نیز باشد. فرمانروای جامعه آسیایی ممکن بود مثل فرعونهای مصر خود را خدا بداند یا مانند پادشاهان بین‌النهرین خود را نماینده خدا به شمار آورد یا چون شاهان ایرانی خود را صاحب فره ایزدی و نظر کرده الهی بداند. به هر حال کار او در درجه اول این جهانی و واجد جنبه سیاسی بود، نه یک کار دینی در مفهوم واقعی آن.

اگر بخواهیم وضع جوامع آسیایی را با یونان باستان مقایسه کنیم به ملاحظات زیر برمی‌خوریم: در یونان عصر هومری، پادشاه خودش را دارای منشأ الهی می‌دانست. این معنا در اسطوره‌ها و همچنین در حماسه الیاد و اُدیسه به روشنی دیده می‌شود. اما بعد این وضع تغییر

مستقیماً در دولت سازمان و تشکل می‌یافتند و ابزارها و شرایط تولید را به‌طور دستجمعی در تملك داشتند و دستجمعی اعضای جماعات روستایی و توده‌های تولیدکننده را استثمار می‌کردند. دستگاه اداری قدرت در درون خود به‌طور عمودی به گروه‌های دیوان‌سالاری بالا، میانه و پایین قابل تقسیم بود. پایگاه اجتماعی این سه لایه نیز به مقام و منصب سیاسیشان در پله‌های قدرت بستگی داشت.

جوامع باستانی جنوب و شرق اروپا که نخستین تمدنهای این خطه را درست کردند، منشاء آب‌پایگی نداشتند. ویتفولگ می‌گوید این جوامع به هیچ نوع سنخ‌بندی عمده قابل انتساب نیستند. بعدها این جوامع با رشد کار بردگی وارد مرحله برده‌داری شدند. در رُم يك قشر از اشراف متشکل و منسجم سرکردگی جامعه را به عهده داشت. در مراحل بعدی در برخی بخشها کار سرواژ و در بخشهای دیگر دهقانان آزاد جانشین بردگان شونند. در آتن، کار کشاورزی بیشتر توسط دهقانان آزاد صورت می‌گرفت و از کار بردگان در شهرها استفاده می‌شد. بنا به گفته ویتفولگ دو جامعه یونان و رُم بعدها به سوی نظام آسیایی رفتند (البته میراث فرخنده پیشین را به اروپا منتقل کردند). اما جوامع کشاورز اروپا و ژاپن راه دیگری پیمودند.^{۱۱} در این خطه نوعی روابط فتودالی رشد کرد که پراکندگی سیاسی از مشخصات عمده آن بود. هم در اروپا و هم در ژاپن پایین‌تر از پادشاه اربابان فتودال در رده‌های مختلف قرار داشتند که برای پادشاه فقط خدمات مشروط انجام می‌دادند و در حقیقت به دستگاه دیوان‌سالار مرکزی تعلق نداشتند. محدوده قدرت پادشاه نیز معین بود. در این جوامع بود که با گذشت زمان دولتهای مطلقه پیدا شدند و جامعه فتودالی را به مرحله بعدی تکاملش یعنی جامعه سرمایه‌داری منتقل کردند.

مبارزه طبقاتی و تکامل اجتماعی

ویتفولگ می‌گوید فقط جوامع برده‌دار هستند که بنا به سرشت طبقاتی خود قابلیت گذار به مراحل بعدی تکامل را دارند. در جوامع آسیایی فقط با دوره‌های صعود فرهنگی، و از پی آن، سقوط فرهنگی روبرو هستیم. در اینجا دورانهای شکوفایی تمدن و فرهنگ تداوم ندارد و به پله‌های بالاتری از تکامل ارتقاء نمی‌یابد. مثلاً در ایران، دوران طلایی تمدن قرنهای چهارم و پنجم هجری را داریم که گاهی از آن به عنوان رنسانس اسلامی یاد می‌کنند. ایران در آن دوره به چنان سطحی از پیشرفتهای فرهنگی می‌رسد که در اروپای سده‌های میانه نظیر ندارد. اما این پیشرفتهای تداوم نمی‌یابد و در قرنهای ششم و هفتم به سراشیب سقوط می‌افتد که ویتفولگ آن را امری اتفاقی و مرتبط با هجوم ترکهای آسیای میانه نمی‌داند بلکه امری قانونمند و خاص جوامع آسیایی به‌شمار می‌آورد. آنچه در ایران قرن ششم و هفتم صورت گرفت در دیگر جوامع آسیایی نیز بارها اتفاق افتاده است. این پیشرفتهای

تغییرات زیادی شد، اما جنبه دینی خود را از دست نداد و برای پیدایش دین دولتی جایی باز نکرد.

طبقه، بهره‌کشی و قدرت در جوامع آسیایی

در دولت خودکامه شرقی با پیوند شخصی بین طبقه و دولت و یکی شدن بهره مالکانه با مالیات، عرصه جامعه مدنی به سود عرصه دولت تنگ شد. ویتفولگ بر این وجه از دولتهای آسیایی تأکید تازه‌ای کرده است. او بحث خود را در این مورد با نقد نظریات اندیشمندان قرن نوزدهم اروپا شروع می‌کند: در دنیای مدرن، تجزیه و تحلیل نهادهای سیاسی و اجتماعی در شرایطی شروع شد که مالکیت در جامعه اروپایی و حتی غیر اروپایی به صورت يك نهاد مهم جامعه درآمده بود و در همان نگاه اول نظر جامعه‌شناسان و دیگر اندیشمندان را به خود جلب می‌کرد. بنیان‌گذاران دانش جامعه‌شناسی و اقتصاد کلاسیک در همان نگاه اول جامعه را منقسم به بخشهای متفاوت و شامل طبقات و گروه‌هایی می‌دیدند که منشاء آن شکل‌های عمده مالکیت و درآمدهای حاصل از آن بود. مثلاً آدام اسمیت بحث خود را از اینجا شروع می‌کرد که درآمدها در جامعه از سه راه به دست می‌آید: رانت زمین، سود سرمایه و مزدکار. هر يك از این سه بخش قسمتی از درآمد خود را به صورت مالیات به دولت می‌دهد. پس دولت خودش درآمد مستقلی ندارد و طبقه مستقلی نیست. دولت فقط حافظ مناسبات بین این طبقات است. اما تطبیق این تقسیم‌بندی بر جامعه آسیایی نادرست از کار درمی‌آید. در نظام آسیایی دولت هم بر مالکیت زمین، هم بر سرمایه و هم بر نیروی کار کنترل دارد. بنابراین در جامعه آسیایی با شرایط خاصی سروکار داریم که تقسیم‌بندی خاص خود را می‌طلبد. در جامعه آسیایی قدرت به عنوان يك عامل مستقل تعیین‌کننده اصلی طبقه است. در این جوامع دولت فقط نماینده یا ابزار سلطه طبقاتی نیست بلکه خود يك طبقه بزرگ است. ویتفولگ می‌گوید جامعه‌شناسان و اقتصاددانان کلاسیک که جامعه شرق را با گریته برداری از جامعه غرب ارزیابی می‌کردند متوجه این تفاوت مهم نشدند. آنان فکر می‌کردند دولت آسیایی تنها يك مالک بزرگ است که منابع بزرگ آب را در اختیار دارد و در مالکیت زمین نیز سهم است. آنان به مفهوم قدرت به عنوان يك عامل مستقل در ساختن طبقه توجه نداشتند. به همین علت در ارزیابی جامعه شرقی از همان ابتدا به اشتباه افتادند.

اگر قدرت را يك مفهوم مستقل و شالوده تشکیل طبقه بگیریم، در این صورت در جامعه آسیایی با دو طبقه اصلی روبرو می‌شویم، که البته هر يك لایه‌هایی در درون خود داشته‌اند. این دو طبقه عبارت بوده‌اند از دستگاه دولتی و توده‌های مردم. دستگاه دولتی یا طبقه بهره‌کش شامل گروه‌های صاحب‌منصبان ممتاز، فرماندهان نظامی و روحانیان بزرگ زمین‌دار بود که مازاد تولید کار کشاورزی را تصاحب می‌کردند. اینها

عوامل اخیر تحول در جوامع آسیایی

آیا جامعه صنعتی و بازرگانی غرب قادر است جامعه شرقی را به راه تحول تازه ای بکشاند؟ بسیاری از اندیشمندان اروپایی چنان می اندیشیدند و برخی هنوز چنین می اندیشند. استوارت میل می گفت: «ملل متمدن تمام کشورهای دیگر را به راهی که خود در زمینه تکنولوژی، راه مادی، امنیت فردی و همکاری داوطلبانه پیش گرفته اند خواهند کشاند.» مارکس نیز معتقد بود که انگلستان استعمارگر در هند نقش دوگانه ای خواهد داشت: یکی نقش مخرب و دیگری نقش سازنده. نقش مخرب همان از هم پاشاندن جامعه آسیایی است و نقش سازنده پایه گذاری جامعه جدید منطبق با الگوی غربی در این دیار. مظاهر تحول بخشی که انگلستان به هند میبرد عبارت است از وحدت سیاسی، ارتباطات مدرن (راه آهن، کشتی بخاری، تلگراف) ارتش جدید، مطبوعات آزاد، مالکیت خصوصی و کارمندان کشوری از طراز نو. مارکس در مورد روسیه تزاری نیز همین را می گفت و اظهار خوشبینی می کرد که روسیه سرانجام وارد نظام سرمایه داری خواهد شد و به قوانین گریزناپذیر آن گردن خواهد نهاد. بنا به گفته ویتفولگ، مارکس از کار انگلستان در هند در مورد انحلال نظام روستایی قدیمی هند، به عنوان تنها انقلاب در آسیا نام می برد.

اما ویتفولگ در مورد درستی این نظریات و پیش بینی ها تردید بسیار نشان می دهد و می گوید تحولات کنونی در جوامع شرقی از الگوی واحدی خبر نمی دهد. به نظر او بین دولتهای غربی و جوامع شرقی مناسبات مختلفی به وجود آمده است که نتایج متفاوتی به بار خواهد آورد. او با توجه به چگونگی این مناسبات، از جمله اشکال مختلف سلطه نظامی و سیاسی غرب بر جوامع مختلف شرق، چهار الگو را برمی شمرد:

۱- کشورهای که مستقل و منزوی ماندند؛

۲- کشورهای که مجاور اروپا بودند و از لحاظ فرهنگی با آن نزدیکی داشتند و در هجوم استعماری اروپا تحت کنترل سیاسی استعمارگران قرار نگرفتند. از نمونه های مهم این دسته روسیه بوده است؛

۳- کشورهای که به طور کامل تحت سلطه استعمار قرار گرفتند مثل هند، مکزیک، اندونزی؛

۴- کشورهای که تحت سلطه استعمار قرار گرفتند ولی استقلال سیاسی خود را حفظ کردند.

به طور کلی کشورهای دارای نظام آسیایی بسته به نوع رابطه ای که با اروپا پیدا کردند دستخوش تحولات متفاوتی شدند. روسیه که در مجاورت کشورهای پیشرفته اروپا قرار داشت نهادهای فرهنگی غرب را گرفت. بوروکراسی مطلقه روسیه از این نهادها برای تداوم کنترل خود استفاده کرد. با این حال صنعت و کار آزاد در این کشور رشد کرد و

فرهنگی را نباید به منزله تکامل مناسبات اجتماعی دانست. تکامل اجتماعی در جوامعی صورت می گیرد که در آنها مبارزه طبقاتی جریان داشته باشد. در جوامع آسیایی آنچه جریان داشته، مبارزه اجتماعی بوده نه مبارزه طبقاتی و سیاسی.

ویتفولگ مبارزه اجتماعی را از مبارزه طبقاتی متمایز می کند. مبارزه طبقاتی بین گروه های بزرگ طبقات اجتماعی صورت می گیرد. مبارزه طبقاتی همواره مبارزه سیاسی است. اما کشمکشهایی که میان لایه های اجتماعی در جوامع آسیایی جریان داشته، چه جدال میان لایه های بهره کش و چه مبارزه بین لایه های تحت استثمار با لایه های استثمارگر، مبارزه اجتماعی نام دارد که با مبارزه سیاسی متفاوت است. این مبارزات اجتماعی برخلاف مبارزات سیاسی تکامل تاریخی در پی نداشته است.

در جوامع آسیایی امکان برپایی با شکوه ترین جلوه های تمدن و فرهنگ (البته اگر روابط و مناسبات انسانی را از قلم بیندازیم) وجود داشته است. بزرگی قلمرو، انباشت ثروت در شهرهای دیوانی، توان مدیریتی دولت امکان چنین شکوهی را فراهم می کرده است. اما اقتدار دیوانسالاری که شرایط چنین شکوه و جلالی را فراهم می آورد، خود در عین حال از جهتی دیگر سد پیشرفت بوده است. دیوانسالاری قدرتمند اگر در مراحل توان تسلط انسان بر طبیعت را بالا می برد در عوض ظرفیت او را در عوض کردن مناسبات اجتماعی محدود می کند. تسلط انسان بر طبیعت و ارتقاء مناسبات اجتماعی، دورکن اصلی تکامل جامعه است. جوامع آسیایی از حیث رکن نخست ابتدا از جوامع فئودالی اروپا و ژاپن جلوتر بوده اند. اما میزان تسلط انسان بر طبیعت به تنهایی برای تکامل تاریخی کافی نیست. پیشرفت در زمینه سلطه بر طبیعت باید با پیشرفت در زمینه مناسبات اجتماعی همراه باشد. اگر جز این باشد، یعنی پیشرفت در قلمرو نخست (سلطه بر طبیعت) با پیشرفت در قلمرو دوم (روابط و مناسبات انسان با هموعان) همراه نشود جامعه سرانجام دچار رکود و زوال می شود و در نهایت درجا می زند. رشد حجمی واحدهای اجتماعی - فرهنگی لزوماً به معنی رشد کیفی نهادهای اجتماعی - فرهنگی نیست.

جامعه آسیایی گرچه در دوره هایی به پیشرفتهای فرهنگی نایل آمده، اما غول دیوانسالاری جلوی تداوم آن رشد را گرفته است. دیوانسالاری جامعه آسیایی مهارتهای فنی و فکری لازم را برای حفظ خود و جلوگیری از تحول کیفی در مناسبات انسانی داشته است.

کشاورزان و پیشه وران در جامعه آسیایی به انگیزه های مختلف برای هدفهای گوناگون مبارزه می کرده اند اما تقاضای آزادی های سیاسی و حکومت دموکراسی را در برنامه مبارزات خود نمی گنجانده اند. بدین ترتیب، در این جوامع چرخ تکامل در مناسبات انسانی می لنگیده است.

راه دوم با تمرکز بوروکراتیک بدون نظارت دموکراتیک. استالین راه دوم را پیش گرفت و در نتیجه به جای بنای جامعه سوسیالیستی، جامعه آسیایی را احیاء کرد. چین در دوران مائو نیز الگوی استالینی را پیش گرفت و در آنجا هم احیای جامعه آسیایی جانشین بنای جامعه سوسیالیستی شد.

خلاصه این که استعمار پس از طی سه قرن سلطه بر شرق نتوانست با ایجاد یک طبقه متوسط قوی، دهقانان آزاد و نیروی کار متشکل و به طور کلی جامعه مدنی قدرتمند، شالوده‌های جامعه تک مرکزی آسیایی را فرو بریزد.^{۱۲}

○ ○ زبیر نویس:

۱. رجوع کنید به: اسفن‌دون، سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸.

2. Karl Wittfogel, **Oriental Despotism** (New York Vintage Book, 1981) p. 374.

3. Ibid, p. 375.

4. Ibid, p. 382.

5. Ibid, p. 14.

6. Ibid, p. 33.

7. Ibid, p. 29.

8. Ibid, p. 50.

۹. بنگرید به:

Max Weber, «The Logic of The Cultural Science» in his *The Methodology of the Social Sciences* (Glencoe, Free Press 1949) ch. 3.

10. Karl Wittfogel, op cit, p. 92.

11. Ibid, p. 96.

12. Ibid, p. 416.

13. Ibid, p. 439.

14. Ibid, p. 444.

راه برای گسترش جامعه چند مرکزی باز شد. اما در بسیاری از کشورهایی که تحت استعمار غرب قرار گرفتند جامعه تک مرکزی به جامعه چند مرکزی تبدیل نشد. استعمارگران در جاهایی که برای سکونت مردمشان مناسب نبود فقط دستگاه‌های اداری خود را بردند. در این کشورها نظام روستایی به همان شکل قدیمی باقی ماند. مالکیت اشتراکی گاه تغییری نکرد و گاه به مالکیت خصوصی تبدیل شد. به هر حال در هر دو صورت جامعه مدنی رشد چندانی نکرد و حالت تک مرکزی جامعه تداوم یافت. در این کشورها نوعی حکومت مطلقه به صورت آمیزه ای شرقی - غربی پیدا شد. پس از اینکه کشورهای استعمارگر خود پا به دوران نضج حکومت‌های دموکراتیک گذاشتند در پاره‌ای از این کشورها مثل هند و اندونزی اقداماتی در جهت استقرار حکومت‌های دموکراتیک و انتخابی صورت گرفت. بنابراین در این کشورها فرهنگ دموکراتیک رشد کرد و طبقه متوسط جدیدی پا گرفت که حافظ نهادهای دموکراتیک شد.

در کشورهای نیمه مستعمره نیز تحولاتی به وقوع پیوست. دولتهای کشورهای نیمه مستعمره زیر فشار جامعه صنعتی غرب دست به اقداماتی برای نوسازی زدند. اصلاحات ارضی صورت گرفت اما بیشتر زمینها در دست مالکان غایب ساکن شهرها باقی ماند. گرچه برخی شالوده‌های فنی وارد شد اما طبقه متوسط مدرن و طبقه کارگر رشد زیادی نکرد. دهقانان نیز از نظر سیاسی متشکل نشدند تا جامعه تک مرکزی را به سوی تحولی قابل ملاحظه ببرند. در نتیجه، دور باطل قدرت بوروکراتیک شکسته نشد. ویثفولگ می گوید که در میان این کشورها ترکیه تنها کشوری است که به سوی نوعی سیستم کثرت گرا در حرکت است.^{۱۳}

انقلاب بلشویکی نیز راه دوگانه‌ای پیش پای جوامع آسیایی گذاشت: ۱- حرکت به سوی رهایی از نظام آسیایی و استبداد شرقی؛ ۲- احیاء دولت خودکامه شرقی در یک شکل تازه. راه اول با ایجاد نظامی مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز و کنترل دموکراتیک پیموده می‌شد و